**معرفی شهید شاخص محمد حسین ذوالفقاری**

با وجود این که آوازه جانفشانی شهید محمد حسین فهمیده به عنوان  کم وسن و سال ترین  نوجوان شهید در جبهه های رزم در کشور مطرح شد، اما در واقع باید کم سن ترین شهید کشور را از استان یزد دانست.

دانش آموز12 ساله شهید محمد حسین ذوالفقاری در تاریخ  28/ 10/ 1360در جبهه های جنگ ودر منطقه عملیاتی شوش ، کارنامه قبولی شهادت را از حضرت حق دریافت کرد.

زادگاه او بخش شورک واقع در  شهرستان میبد است که با تقدیم 72 شهید  و جاویدالاثر نام خود رادر ردیف حماسه سازان وقهرمان پروران کشور به ثبت رسانده است به گونه ای که در دوران دفاع مقدس  به علت کثرت تقدیم لاله های ارغوانی به باغستان شهادت به نام" شهیدیه " تغییر نام داد.

طلوع دل انگیز اودر دهم فروردین ماه ، سال 1348 بود .او در خانواده ای متولد شد که شبنم مهر حسین (ع ) عطر لحظه های راز و نیازش بو د و از چشمه سار معنویت والدین خدا باور خویش سیراب می شد . هنوز 5 بهار از عمرش نگذشته بود که در محضر ادیب عشق  بر سر سفره وحی ،  مائده های آسمانی برگرفت  ودر مسیر نوازش پاک آیه های هدایت قرار گرفت .

 در مهرماه 1355 همزمان با بازگشایی مدارس ، محمد حسین در سن شش سالگی  با نشاطی کودکانه پا به محیط با صفای مدرسه نهاد .در پرونده شخصیتی محمد حسین در دبستان سلمان  این عبارت به چشم می خورد : دانش آموز محمد حسین ذوالفقاری  از نظر دقت ،فهم ،حافظه ،کوشش،سرعت عمل و اتکا به نفس خوب است ودر تلاش انفرادی فعال و در فعالیت های گروهی مدیر می باشد .

در تابستان 1357 به همراه خانواده اش برای زیارت  قبور ائمه اطهار و از طریق مرز کویت به کشور عراق عزیمت می نماید.

زائر کوی کربلا ، در عراق ، سیمای نورانی امام را در تبعید  می بیند و نماز جماعت را به مقتدای خود حضرت امام خمینی در مسجد شیخ انصاری اقامه می کند و در هنگام بازگشت عکس های امام را به همراه کتاب ممنوعه نهضت اسلامی را بدون اطلاع والدین خود ،مخفیانه به ایران آورد.این اولین قدم برای پیوستن او به صفوف مبارزین نهضت امام خمینی "ره" بود.

با آغاز جنگ تحمیلی ، محمد حسین 12 ساله در حالی که غنچه های جهاد و مبارزه را در باغ نیلوفری اندیشه  خود پرورانده  است آهنگ جبهه می نماید . علیرضا برادر بزرگترش که قبل از او به سوی عرصه های عشق و حماسه شتافته بود ، پیوند  عاشقانه آشنایی محمد حسین را با اسرار عارفانه جبهه را فراهم ساخته بود .

 پدرش می گوید : پس از دیدن دوره آموزش نظامی پیش من آمد و گفت:پدر می خواهم بروم جبهه.گفتم:درس واجب تر است .گفت:در آینده هم می شود درس خواند ،اکنون لازم است بروم.گفتم: تو چه کار می توانی انجام دهی؟توخیلی کوچکی  هنوز 12 سال بیشتر نداری ! او ناراحت شد و گفت:می گویید من نروم ؟حتی نمی توانم برای رزمندگان آب ببرم که این چنین حرفی به من می زنید ؟گفتم: چرا. گفت:پس می روم، سر انجام عازم جبهه شد، با این که فرزند بزرگترم هم ،در جبهه بود حرفی نزدم. چون او اصلا فرزند این دنیا نبود و دل به این دنیا نبسته بود .نوجوان بود ولی روح بزرگی داشت.

محمد حسین در تاریخ  23/ 7/ 1360 چون شهابی  رهیده از خاک ریز شهر با سرعت نوری راهی کهکشان پر فروغ جبهه شد.

وقتی برادر بزرگتر محمد حسین در تاریخ 18/ 9/ 1360در منطقه لاله زار بستان به فیض عظیم شهادت نائل شد ، مسئو لین تصمیم گرفتند بدون این که وی از شهادت برادرش مطلع شود،  او را روانه میبد نمایند . یکی از همرزمانش می گوید:اما او از شهادت برادرش مطلع بود. وقتی به او گفتم حالا که برادرت به شهادت رسیده ، بهتر است که به میبد بروی.او با روحیه ای عالی جواب داد : اگر بروم دیگر نمی گذارند به جبهه برگردم.هنگامی که اصرار کردم گفت  او برای خودش شهید شده ،آخرت برای اوست نه من و سپس گفت: اسلحه برادرم را برمی دارم تا دشمن بداند با چه کسانی طرف است. سرانجام او را برای مراسم برادرش به میبد روانه می کنند . هنوز مراسم چهلم برادرش برگزار نشده بود که او با پیشانی بند سبز رنگ یا ثارالله رهسپار عرصه های عشق و ایثار می گرددو پس ازحماسه آفرینی ها بی شمار در تاریخ 28/ 10/ 1360 در دشت شقایق خیز شوش بر اثر اصابت چندین ترکش خمپاره به هردو دست و هر دو پا در حالی که زمزمه یا حسین بر لب داشت به لاله رویان هم رزم خود ،خنیاگران عشق پیوست .

پیکر محمد حسین که همچون" شیشه عطری شکسته" فضا ی مراسم تشییع را عطر افشان نموده بود به طرف زادگاهش شهیدیه میبد  تشییع و در جوار برادر شهید ش علیرضا در گلزار شهدای همیشه جاوید به عنوان دهمین شهید این منطقه به خاک سپرده شد .

 یزد فردا:جهت اطلاعات بیشتر در خصوص ی زندگی نامه کوچکترین شهید دفاع مقدس-دانش آموز 12 ساله محمد حسین ذوالفقاری می توانید به کتاب شیشه عطری که شکست  تالیف : صدرالدین دهقان  مراجعه نمایید.

**معرفی شهیده زینب کمایی**

دختری نوجوان و انقلابی که در ابتدای دهه شصت و در کوران تحرکات شوم سازمان منافقین ، به دلیل فعالیت های سیاسی و مذهبی اش مورد خشم و کینه اعضای این گروه قرار میگیرد و  اعضایسازمانمنافقینبهطرزدلخراشیباگره زدن چادرش دور گردنش ایشان را ترور میکنند .

شهید 14 ساله  زینب(میترا) کمایی بهسال 1346 درآبادانبهدنیاآمد؛پدرشبه نام­‌های ایرانی علاقه داشت و اسم او را «میترا» گذاشت؛ وقتی او بزرگ شد، از نامش ناراضی بود و به همین خاطر آن را به «زینب» تغییر داد .

خانواده کمایی با شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران و محاصره آبادان، به اصفهان رفتند اما برادر و خواهران زینب همچنان در آبادان مقاومت می‌کردند؛ زینب در سال 1359 به رغم آوارگی در شهر جدید و فرصت تحصیل سه ماهه، با موفقیت پایۀ سوم راهنمایی را گذراند.

زینب با آن‌که در « شاهین شهر »غریب بود اما فعالیت­های مذهبیِ خود را در آن شهر شروع کرد؛ علاوه بر فعالیت‌های متعدد فرهنگی، برنامه‌های خودسازی را نیز ­لحظه‌­ای فراموش نمی­کرد. نمودار برنامۀ خودسازی یک هفته­ای این دانش‌آموز، مؤید این مطلب است.

برگی از دفتر خودسازی [شهید](http://harimeasmani.ir/cat/1/shahide.html)ه دانش‌آموز «زینب کمایی»

مادر این [شهید](http://harimeasmani.ir/cat/1/shahide.html) 14 ساله درباره دفتر خودسازی زینب، این گونه روایت می‌کند :

زینب در دفتر خودسازی خود جدولی کشیده بود که بیست مورد داشت؛ از نماز به موقع، یاد مرگ، همیشه با وضو بودن،  خواندننمازشب،نمازغفیلهونمازامام زمان(عج)، ورزش صبحگاهی، قرآن خواندن بعد از نماز صبح، حفظ کردن سوره‌های قرآن کریم، دعا کردن در صبح و ظهر و شب، کمتر گناه کردن تا کم‌خوردن صبحانه، ناهار و شام .

دخترم جلوی این موارد ستون‌هایی کشیده بود و هر شب بعد از محاسبه کارهایش جدول را علامت می‌زد؛ من وقتی جدول را دیدم به یاد سادگی زینب در پوشیدن و خوردن افتادم به یاد آن اندام لاغر و نهیفش که چند تکه استخوان بود، به یاد آن روزه‌های مداوم و افطارهای ساده، به یاد نماز شب‌های طولانی و بی‌صدایش، به یاد گریه‌های او در سجده‌هایش و دعاهایی که در حق امام خمینی(ره) داشت .

فعالیت‌‌های مذهبی زینب، مورد غضب منافقین قرار گرفته بود چونکه با آن سن کم کتابهای [شهید](http://harimeasmani.ir/cat/1/shahide.html)مطهری را میخوانده و در محافل عمومی و آموزشی با کمونیستها و منافقین بحث میکرده و رسوایشان میساخته .

­کوردلان منافق در آخرین نماز مغرب اسفندماه سال 1360 هنگام بازگشت از مسجد او را ربودند؛ سپس با گره زدن چادرش او را خفه کرده و مظلومانه به شهادت رساندند.

پیکر مطهر زینب،سه روز بعد پیدا شد و با پیکرهای غرقِ به خون 360 [شهید](http://harimeasmani.ir/cat/1/shahide.html)عملیات «فتح‌المبین» در اصفهان تشییع و در گلستان شهدای اصفهان به خاک سپرده شد.

**معرفی شهید محسن حججی**

**محسن حججی** جوان ۲۵ ساله مدافع حرم که در نبرد با کوردلان داعشی به شهادت رسید، از فعالان فرهنگی نجف آباد بود. او یکی از جوانان بسیجی بود که تنها به خاطر احساس تکلیف و وظیفه در دفاع از حرم اهل بیت (ع) به عراق رفت.

محسن حججی از جهادگران و اعضاء فعال موسسه شهید کاظمی پس از ۲ روز اسارت، به دست تروریست‌های تکفیری در سوریه به شهادت رسید.
این جهادگر فرهنگی در ترویج و تبلیغ کتاب بسیار فعال بود و در اردوهای سازندگی جهادی علاوه بر فعالیت عمرانی، در حوزه فرهنگی نیز دست به اقدامات جهادی می‌زد.
همچنین شهید حججی در مدارس به تبلیغ کتاب می‌پرداخت و از زمره پیشگامان معرفی کتاب در نماز جمعه بود. او در نجف‌آباد استان اصفهان به معرفی و تبلیغ کتاب می‌پرداخت.
این جوان ۲۵ ساله در دومین اعزام خود به سوریه در مرز عراق با این کشور به دست داعش در منطقه‌ای به نام تنفت به شهادت رسید. از این فعال فرهنگی فرزندی تقریبا دو ساله باقی مانده است.